

دکتر لوید کار، غزل غزل‌ها، سخنرانی ۳

لوید کار و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این سومین سخنرانی دکتر لوید کار در مورد غزل غزل‌ها است. دکتر لوید کار یکی از مشکلات اصلی غزل غزل‌ها، تلاش برای فهمیدن دقیق چگونگی ساختار این اثر است.

دو یا سه گزینه وجود دارد. اکثر مفسران معاصر معتقدند آنچه در این کتاب داریم، در واقع مجموعه‌ای از اشعار مجزا است که بر اساس یک مضمون مشترک، یعنی شعر عاشقانه، گرد هم آمده‌اند، اما هیچ وحدت یا انسجام واقعی در این واحدها وجود ندارد، آنها در طیف گسترده‌ای از افراد، نویسندگان، مؤلفان، زمان‌ها و مکان‌های مختلف پراکنده شده‌اند، بلکه در جایی در طول مسیر، گردآوری، گرد هم آمده و به شکلی که اکنون در اختیار داریم، سازماندهی شده‌اند. این یک دیدگاه نسبتاً رایج است و زمینه‌ای برای آن در شباهت‌ها وجود دارد، به عنوان مثال، در شعر عاشقانه مصری، که تعدادی مجموعه گرد هم آمده‌اند و سپس مجموعه‌ها با هم جمع شده‌اند.

برای مثال، در آثار مصری، ترانه‌های چستر بیٹی وجود دارد که انسجام درونی دارند، و سپس مجموعه‌ای از هفت ترانه وجود دارد که به طور متناوب بین مرد و زن صحبت می‌کنند. مجموعه‌ای از ترانه‌های دیگر نیز وجود دارد که مشابه ترانه‌های جمع‌آوری شده هستند و سپس این مجموعه‌ها گرد هم آمده‌اند. می‌خواهم چند دقیقه دیگر به آن برگردم، زیرا یک قطعه کوچک جالب در وسط آن مجموعه وجود دارد که برخی آن را به عنوان نکته‌ای تفسیری در برخورد با غزل غزل‌ها برگزیده‌اند که به نوعی با مرگ و مراسم تشییع جنازه مرتبط است، همانطور که در مصر کاملاً رایج بود، اما ما در چند دقیقه دیگر به آن باز خواهیم گشت.

ایده این است که این اشعار متنوع از مکان‌ها و زمان‌های مختلف به این دلیل گرد هم آمده‌اند که مضمون مشترکی از رابطه عاشقانه‌شان دارند. این دیدگاه بسیار جالبی است، اما به نظر من، یک مشکل اساسی دارد یکی از چیزهایی که در شعر به وضوح دیده می‌شود، تعداد زیادی تکرار بسیار دقیق ابیات، کلمات و ایده‌ها است که حداقل برای من نشان می‌دهد که این قطعه با دقت زیادی ساختار یافته است.

این فقط یک مجموعه‌ی بی‌نظم و ترتیب نیست و ما می‌خواهیم در یک یا دو لحظه به تفصیل به آن بپردازیم. مشکل دوم در رابطه با تفسیر آهنگ یا ساختار آن این است که آیا این یک اثر واحد است یا خیر؟ و دوم، اگر یک اثر واحد است، اگر یک نوع قطعه از یک نویسنده از یک دوره‌ی خاص است، آیا نوعی نظم متوالی در آن وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آیا از ابتدا تا انتها ادامه دارد؟ اما همانطور که قبلاً در این بحث گفتیم، یکی از نکات در مورد این آهنگ این است که به عنوان یک درام عمل نمی‌کند زیرا هیچ انسجامی در آن وجود ندارد به این معنا که شروع می‌شود، به مجموعه‌ای از رویدادهای داستانی می‌رود و سپس به نتیجه می‌رسد. آهنگی که ما داریم نوعی دایره است.

شما از یک جا شروع می‌کنید، دور خودتان می‌چرخید و می‌چرخید و در نهایت به همان جا می‌رسید، طوری که انگار هیچ پیشرفتی وجود ندارد. این موضوع پیامدهایی برای تفسیر آهنگ و معنای آن دارد و بعداً با جزئیات بیشتری به آن خواهیم پرداخت، اما در این مرحله کافی است بگوییم که اگر این یک مجموعه متوالی از اتفاقات باشد، که وقایع از ابتدا به نوعی نتیجه‌گیری و سپس به انتها می‌رسند، مشکلات عمده‌ای را برای محتوای آهنگ ایجاد می‌کند. این یک مجموعه شعر عاشقانه است که یا توسط یک نویسنده تنظیم شده یا توسط یک نفر نوشته شده است، و به نظر می‌رسد وقایع داستان در طول داستان، در آنچه که ما یک رابطه عادی می‌دانیم، خارج از توالی هستند.

رابطه بین مرد و زن در اینجا کاملاً آشکار جنسی است، و نشانه نسبتاً روشنی وجود دارد که از همان ابتدا این چیزی است که در ذهن این زوج جوان بوده است. و این چیزی نیست که شما بخواهید بگویید، که سابقه کتاب مقدس به نوعی رابطه جنسی قبل از ازدواج را تأیید می‌کند. و وضعیت اینجا این است که خوب اگر این به ترتیب باشد، این یک استدلال دشوار است که نباید مطرح شود.

سومین مشکل اینجا، و حداقل رویکرد سوم واقعاً یک مشکل نیست، این است که به این کتاب، این مجموعه اشعار، به عنوان یک فرم خاص نگاه کنیم که به ما کمک می‌کند تا از مشکلات اخلاقی و معنوی عبور کنیم، اگر آن را به عنوان یک چیز متوالی در نظر بگیریم، و همچنین، به نظر من، به شدت به این ایده پاسخ دهیم که این صرفاً مجموعه‌ای نامنظم از مطالب است. و این به نحوه کنار هم قرار گرفتن آهنگ مربوط می‌شود. قبلاً اشاره کردم که یکی از راه‌هایی که می‌توانیم به این موضوع نگاه کنیم چیزی است که ساختار کیاستیک نامیده می‌شود.

بزرگ در الفبای انگلیسی است. این حرف X گرفته شده است، که حرفی شبیه chi این کلمه از حرف یونانی، برای توصیف این شکل که به صورت ضربدری است، استفاده می‌شود. و همانطور که قبلاً توضیح دادم و یک بخش A مثالی از آن می‌تواند این باشد که در نیمه اول یک بیت، یا کتاب یا هر چیز دیگری، یک بخش را برعکس می‌کنید A و بخش B دارید و سپس در نیمه دوم بیت، بخش B

قرار دارند. این یک X و دو انتهای داخلی در آن قسمت از X بنابراین، دو انتهای بیرونی در این قسمت از ساختار نسبتاً رایج در مطالب کتاب مقدس است. ما قبلاً در مورد آن صحبت کرده‌ایم و نمونه خوبی از آن را در بسیاری از مزامیر و در جاهای دیگر، گاهی اوقات در فصل‌ها داریم. و در مورد مزمور سلیمان، فکر می‌کنم، دلیل خوبی داریم که می‌توان برای تنظیم کل کتاب به شکل کیاستیک ارائه داد.

قبلاً گفتم که در مجموع ۱۱۷ آیه در این مزمور وجود دارد، با احتساب مقدمه و عنوان، ۱-۱. احتمالاً این ویرایش بعدی است. بنابراین، خود متن در مجموع ۱۱۶ آیه است، به علاوه عنوان

، و خیلی جالب است که نقطه مرکزی کتاب، که اتفاقاً از آیه ۱۶ فصل ۴ شروع می‌شود و در انتهای فصل ۵ آیه ۱، به پایان می‌رسد، یک توالی دو آیه‌ای در وسط، که بقیه آیات، ۱۱۴ آیه دیگر در مزمور، دقیقاً به نصف، قبل و بعد از آن دو آیه در وسط تقسیم شده‌اند. شما می‌گویید، خب، که چی؟ دو تا را در وسط قرار دهید، بدیهی است که در هر طرف نمی‌دارید، اما موضوع فراتر از این است. زیرا آیات ۱۶ فصل ۴ و فصل ۵ محور این مزمور هستند که همه چیز دیگر حول آن حل می‌شود ۱.

کمی وقت می‌گذاریم و به برخی از جزئیات دقیق این موضوع نگاهی می‌اندازیم، اما چیزی که به دست آورده‌ایم مجموعه‌ای از مراحل است که به ۴:۱۶ و ۵:۱ منتهی می‌شود، و سپس از ۵:۲ تا پایان کتاب در فصل ۸، این مراحل به ترتیب معکوس از هم باز می‌شوند. و ما واژگان بسیار مفصلی، ایده‌های مشابه زیاد، عبارات مشابه زیادی داریم که از آن نتیجه می‌گیریم، به طوری که با نگاهی به ساختار کتاب، ۴:۱۶ تا ۵:۱ محوری است که دو نیمه کتاب روی آن می‌چرخند، یا نقطه‌ای که به دور آن می‌چرخند. حال، بیایید کمی با جزئیات به آن نگاه کنیم.

چند نکته برای شروع. اول، کتاب به پنج بخش نسبتاً واضح تقسیم می‌شود. اگر کتاب مقدس دارید، شاید بخواهید این بخش را دنبال کنید.

بخش اول از آیه ۲ فصل اول شروع می‌شود، بدون احتساب عنوان این بخش، و تا فصل ۲، آیه ۷ ادامه دارد. بخش دوم از فصل ۲، آیه ۸ شروع می‌شود و تا فصل ۳، آیه ۵ ادامه دارد. سپس بخش سوم از فصل ۳، آیه شروع می‌شود و تا فصل ۵، آیه ۱ ادامه دارد، به طوری که آخرین آیه محوری، پایان بخش ۳ است. بخش ۶

از آیه ۵، آیه ۲ شروع می‌شود و در آیه ۴ فصل ۸ پایان می‌یابد، و سپس بخش ۵ از آیه پنجم فصل ۸ شروع می‌شود و تا پایان کتاب، فصل ۸، آیه ۱۴ ادامه دارد. حال، این کاملاً ساده به نظر می‌رسد، اما بیابید دوباره با کمی جزئیات بیشتر به آن نگاه کنیم. در بخش اول، از فصل ۱، آیه ۲، تا آیه ۷ فصل ۲، من آن بخش را انتظار نامیده‌ام، که در آن عاشق و معشوق مشتاقانه منتظر وصال و رفاقت و زمان با هم بودن خود هستند.

آنها مشتاقانه منتظر آن هستند. آن بخش با آیه ۷ به پایان می‌رسد و این عبارت است. زن می‌گوید: ای دختران اورشلیم، شما را به غزال‌ها یا آهوهای صحرا قسم می‌دهم که عشق را تا خودش نخواهد، تحریک و بیدار نکنید، یا احتمالاً ترجمه بهتر آن عبارت آخر این است که تا زمانی که آماده نشده، همه چیز آماده نشده است.

خب، این اوج این بخش اول است. این بخش با یک ندا شروع می‌شود، ای کاش مرا با بوسه‌های دهانت می‌بوسیدی. خب، این انتظار وجود دارد، و حالا در پایان این بخش اول، خیلی سریع شروع نکنید

عشق را تا زمانی که آماده نشده است، تحریک نکن. بخش دوم با آیه ۸ از باب دوم آغاز می‌شود، صدای محبوب من، اینک او بر فراز کوه‌ها می‌جهد و از تپه‌ها می‌گریزد. محبوب من مانند غزال یا بچه آهو است

بعداً با جزئیات بیشتری به این بخش برمی‌گردیم. اما مضمون اینجا در بخش دوم را به عنوان «یافتن» و «گم کردن» و «یافتن» تشخیص داده‌ام. بنابراین، داستان این بخش درباره دختری است که معشوقش را پیدا می‌کند و سپس در فصل ۳، در بیت اول، او به نوعی ناپدید می‌شود.

او مجبور است برای او در شهر به شکار برود، و سپس در پایان آن بخش، آیه ۴ از فصل ۳، دوباره او را در سرگردانی‌هایش می‌یابد. و این بخش نیز به همان شکلی که بخش اول به پایان رسید، به پایان می‌رسد. آیه ۵ از فصل ۳، ای دختران اورشلیم، شما را به غزال‌ها یا آهوهای صحرا سوگند می‌دهم که عشق را تا زمانی که خودش نخواهد، بیدار نکنید و برنخیزانید، تا زمانی که همه چیز آماده شود.

بنابراین، انتظار در بخش اول با آن عبارت کوتاه درباره غزال‌ها و آهوهای دشت و اینکه عشق را خیلی زود شروع نمی‌کنند، پایان می‌یابد. در بخش دوم، آنها با هم هستند، از هم جدا شده‌اند و حالا دوباره با هم هستند. و دوباره، این التماس، خیلی سریع شروع نکنید.

بخش سوم با عبارت، عبارتی که قبلاً به آن نگاه کردیم، آغاز می‌شود، این دسته‌ی عروسی که از بیابان بالا می‌آیند، مانند ستونی از دود، معطر به مر و گندُر. با آیه ۱ از فصل ۵ پایان می‌یابد، ای خواهرم، ای عروسم، به باغ خود می‌آیم، مر خود را با ادویه‌ام می‌چینم، عسل خود را با عسلم می‌خورم، شراب خود را با شیرم می‌نوشم. ای دوستان، بخورید و ای عاشقان، عمیقاً بنوشید، یا به ترجمه‌ی دیگری، در عشق‌بازی خود عمیقاً بنوشید.

این واحد، من به سادگی به عنوان کمال شناخته شده است. اگر به این به عنوان یک شعر ازدواج نگاه کنیم، این جشن عروسی و آغاز ماه عسل خواهد بود که با این دسته گل که به سمت بالا می‌آید شروع می‌شود و سپس در باغ به کمال می‌رسد، همانطور که عاشق و معشوق ازدواج خود را به کمال می‌رسانند. حال، توجه کنید که این واحد با «عشق را تا زمانی که نخواهد بیدار یا تحریک نکن» پایان نمی‌یابد، زیرا اکنون زمان آن فرا رسیده است.

این عروسی است، این ازدواج است، این زمان ابراز عشق است. اما ایده کمال درست همین جاست و همانطور که این واحد با این رشد به سمت عروسی و جشن شروع می‌شود، شروع می‌شود. واحد ۴، که از

شروع می‌شود و در ۸.۴ به پایان می‌رسد، برعکس واحد دوم است، که پیدا شد و گم شد، و دوباره پیدا ۵.۲ شد، این چیزی است که در پراتز آمده است.

این یکی، در فصل ۵:۲ به بعد، یک باخت است. معشوق من در می‌زد، من نگذاشتم در باز شود، و او رفت مدتی مرا تنها گذاشت، و سپس او بیرون می‌رود تا او را پیدا کند، و در نهایت او را پیدا می‌کند. اگر معشوق من را پیدا کردی، به او بگو که من از عشق بیمار هستم، و سپس بحثی بین دختران اورشلیم در می‌گیرد، و در نهایت، زمانی که به فصل ۸، آیه چهارم، می‌رسیم، آنها دوباره پیدا می‌شوند.

این بخش بسیاری از ایده‌های بخش دوم در فصل‌های ۲: ۸ تا ۳: ۵، یعنی «گمشده و پیدا شده» را تکرار می‌کند. سپس بخش آخر، که از ۸:۵ تا پایان فصل شروع می‌شود، را صرفاً به عنوان تأیید معرفی کرده‌ام. این یک تأیید است، بیانی از قطعیت که تمام آنچه قبلاً اتفاق افتاده است، اکنون به وقوع می‌پیوندد، و این تأیید کل رابطه است.

و در بخش آخر، خب، یک لحظه برگردیم. این بخش با آیه ۵ از فصل ۸ شروع می‌شود، اینکه آن کیست که از بیابان برمی‌آید و به معشوقش تکیه داده است؟ خب، این خیلی به ابتدای بخش سوم نزدیک است. این چیست که مانند ستونی از دود از بیابان برمی‌خیزد؟ خب، یکی از آن چیزهایی که اینجا هست، آن را توضیح می‌دهد.

سپس در آیه ۱۴ نتیجه گیری می‌کند، ای محبوب من، شتاب کن، مانند غزال یا بچه آهوپی باش بر کوه‌های ادویه. حال، نتیجه ۸:۱۴ دقیقاً مانند موارد ذکر شده در روایت قبلی نیست، عشق را تا زمانی که خوشایند نیست، تحریک نکن، اما شما هنوز غزال‌ها و این پیوند را اینجا دارید، این چیزی است که محبوب من اینگونه است، و آن وحدت وجود دارد. بنابراین دوباره، این یک توازی دقیق یا مشخص نیست، اما بسیار بسیار نزدیک است.

سومی، مراسم ازدواج است، و این پنجمی با ایده‌ی کمال به پایان می‌رسد. سه تای دیگر با ایده‌ی «زود شروع نکنید» و این هم از این. حالا بخش‌ها شروع می‌شوند، همانطور که قبلاً اشاره کردم، یکی با ایده‌ی برانگیختگی، فصل ۲، آیه‌ی دهم، یا با ورود یکی از عاشقان و دعوت از دیگری.

بنابراین، به نظر می‌رسد که واحدها به طور مرتب با این شروع کن، خیلی تند نرو، شروع کن، خیلی تند نرو شروع کن، به کمال برسان، شروع کن، خیلی تند نرو، شروع کن، دوباره در پایان به کمال برسان، و جمله تاکیدی، مطابقت دارند. بنابراین به نظر می‌رسد که این ساختار کاملاً با کتاب مطابقت دارد. حال فراتر از آن، جزئیات بسیار خاصی در مورد کتاب و ساختار آن وجود دارد.

این چرخه تکرار وجود دارد، اما مجموعه‌ای از تشابهات بسیار نزدیک نیز در واژگان در تمام طول این واحدها وجود دارد. بیایید کمی دقیق‌تر به این آهنگ و برخی از ساختارهای آن نگاه کنیم. انتظار

فصل اول، دو آیه اول پس از مقدمه، پس از عنوان ۱، ۲ تا ۱، ۴. کاش مرا با بوسه‌های دهانت می‌بوسیدی، زیرا عشق تو از شراب نیکوتر است، روغن‌های مسح تو معطرند، نام تو روغن ریخته شده است، از این رو دوشیزگان تو را دوست دارند. مرا به دنبال خود بکش، بیا تا شتاب کنیم، پادشاه مرا به حجله‌های خود آورده است، ما تو را ستایش و شادمانی خواهیم کرد، عشق تو را بیش از شراب ستایش خواهیم کرد، به درستی که تو را دوست دارند.

معشوق، زن، اولین درخواستش از معشوقش این است که او را ببوسد، به اتاقش برود و در آنجا از عشقش تامل و شادمانی کند. این اولین درخواست اوست. حال، به طور گذرا، به استفاده از اصطلاح پادشاه در اینجا، در اواسط بیت چهارم توجه کنید.

برخی این را به عنوان اشاره‌ای به شاه سلیمان و تلاش او برای وارد کردن این دختر به حرمسرای خود، گرفته‌اند، در حالی که شاید اینطور نباشد. این صرفاً یکی از آن اشکال استاندارد واژگان شاه، ملکه، عروس معشوق، خواهر، برادر است که در اشعار عاشقانه رایج است. بنابراین احتمالاً فقط یک، خب، او با من مثل یک ملکه رفتار می‌کند تا ما را به این موقعیت بکشاند.

با این حال، بلافاصله در آیه ۵، تا آیه ۷، حال و هوای شما تغییر می‌کند. ای دختران اورشلیم، من بسیار تیره اما زیبا هستم، مانند خیمه‌های قیدار، مانند پرده‌های سلیمان. به من نگاه نکنید چون سیه‌رو هستم، زیرا آفتاب مرا سوزانده است.

پسران مادرم از من عصبانی بودند، مرا نگهبان تاکستان‌ها کردند، اما من از تاکستان خودم مراقبت نکرده‌ام. ای کسی که روح من عاشق توست، به من بگو گله‌ات را کجا می‌چرانی، ظهرها کجا می‌خوابانی، چرا من باید مثل کسی باشم که در کنار گله‌های همراهانت پرسه می‌زند؟ حال این واحد درخواست او را بیان نمی‌کند، بلکه نوعی عدم قطعیت را بیان می‌کند. او یک خانم کوچک خجالتی است.

او می‌تواند در شرایط خاص بسیار جسور باشد، بعداً این را خواهیم دید، اما بین خجالتی بودن و جسور بودنش تنش وجود دارد. یکی از دلایل خجالتی بودنش این است که فکر نمی‌کند خیلی زیبا است. خب، چه چیزی غیرمعمول است؟ اکثر دخترها فکر نمی‌کنند که خیلی زیبا هستند، هرچند که بسیاری از آنها هستند.

او در حال حاضر فقط یک فرد عادی است. ظاهراً، طبق آیه ۶، او نمی‌خواهد کسی به او نگاه کند زیرا تمام بدنش آفتاب سوخته است. او از آفتاب سوخته شده است.

و او به ما می‌گوید که برادرانش از او خیلی راضی نبودند، بنابراین او را مجبور کردند در مزرعه پرورش دهد و از تاکستان مراقبت کند. و او آفتاب سوخته شد. احتمالاً پیشانی‌اش سوخته، بینی‌اش قرمز شده و بازوهایش آفتاب سوخته است.

و او از این موضوع خیلی راضی نیست. اما نگران است که هنوز می‌خواهد با معشوقش باشد. او دیگران را نمی‌خواهد، اما می‌داند که او نگران خواهد بود، او از وضعیت او خوشحال خواهد بود.

و بنابراین، او به دنبال او می‌رود. در بیت هفتم، او بیرون می‌رود، مشخصاً او با گوسفندان کار می‌کند، و می‌گوید، به من بگو گله‌ات را کجا می‌چرانی، می‌خواهم بیایم پیدایت کنم. به من بگو موقع ناهار کجا استراحت می‌کنی، می‌خواهم بیایم پیدایت کنم.

او نمی‌خواهد مانند آیه ۷، یکی از سرگردان‌ها در نظر گرفته شود. آنها چه کسانی خواهند بود؟ احتمالاً فاحشه‌های محلی. آنها کسانی خواهند بود که در جستجوی چوپانان و افراد دیگر سرگردان خواهند بود.

او نمی‌خواهد با آنها اشتباه گرفته شود. او می‌خواهد معشوق خودش، دوست خودش را پیدا کند. او بسیار خجالتی و بسیار مردد است.

حالا، در بخش سوم، آیات ۸ تا ۱۱ از باب اول، معشوق او ظاهر می‌شود و صحبت می‌کند و کاملاً دلگرم‌کننده است. اگر نمی‌دانی، ای زیباترین زنان، رد گله را دنبال کن و بزغاله‌هایت را در کنار چادرهای چوپانان بچران. من تو را، ای عشق من، به مادیانی از ارابه‌های فرعون تشبیه می‌کنم.

گونه‌هایت با زیورآلات زیبا شده‌اند، و گردنت با رشته‌های جواهر. ما برایت زیورآلاتی از طلا، مرصع به نقره، خواهیم ساخت. حالا او به او می‌گوید، آره، تو خوشگلی، خوشگلی، خیلی خوش‌قیافه‌ای، تو زیبا هستی.

در واقع، تو نهایت جذابیت جنسی هستی. این مادیان که در میان ارابه‌های جنگی و اسب‌های نرها شده، انواع و اقسام دردرها را ایجاد می‌کند. عزیزم، این کاری است که تو با من می‌کنی.

دوستت دارم و بیا این را به اشتراک بگذاریم. تو زیبایی، گونه‌هایت، زیورآلاتت، گردنت، و در واقع، ما قرار است زیورآلات طلا و نقره بیشتری به تو بدهیم. در بخش کوچک بعدی، ۱۲ تا ۱۴ از بخش اول، دختر دوباره صحبت می‌کند.

در حالی که پادشاه بر تخت خود بود، دوباره اشاره‌ای به آیه ۴، پادشاه و دوباره، در این مورد، معشوق او سنبل من عطر خود، عطر او را منتشر کرد. معشوق من برای من کیسه‌ای از مَر است که بین سینه‌های من قرار دارد.

محبوب من برای من همچون خوشه‌ای از شکوفه‌های حنا در تاکستان‌های عین‌گدی است. بنابراین او کم‌کم خود را از دریچه چشمان معشوقش می‌بیند، نه از دریچه چشمان کسانی که می‌خواهند او را تحقیر کنند. و از خود دور کنند. او دیگر فراموش کرده است که آفتاب سوخته است.

او فقط از علاقه‌ی او به خودش خوشحال است. و سپس این بخش اول با چیزی که به نظر من نوعی تبادل نظر دوستانه بین عاشق و معشوق است، به پایان می‌رسد. ببین، تو زیبایی، عشق من

تو زیبایی. چشمانت مثل کبوتر است. سنت خاخامی این ایده را دارد که چشمان زیبا نشانه شخصیت زیبا هستند.

بنابراین او نه تنها از ظاهر او خوشش می‌آید، بلکه از شخصیت و ذات او نیز خوشش می‌آید. تو زیبایی. چشمانت مثل کبوتر است.

تو زیبایی، محبوب من، واقعاً دوست‌داشتنی هستی. نیمکت ما سبز است. تیره‌های خانه‌های ما سرو است.

اونجا اون کلمه جمع هست. اونجا خونه هست، نه فقط یه خونه. و تیره‌های سقف هم از کاج هستن.

او اینجا درباره چه چیزی صحبت می‌کند؟ خب، بدیهی است که عاشق و معشوق جایی در روستا هستند. شاید روی تپه باشند، جایی که در سایه دراز کشیده‌اند. و زیر سایه آن درخت هستند.

تیره‌های سقف از تیره‌های کاج یا سرو ساخته شده‌اند. و سقف از برگ‌ها یا سوزن‌های درختان است. تصویر خیلی معمولی است، اما ببینید با آن چه می‌کنند.

آنجا تبدیل به جایی می‌شود که آنها با هم هستند، جایی که عشق خود را به اشتراک می‌گذارند. و این به یک بن‌مایه بسیار جالب تبدیل می‌شود که در ادامه شعر دنبال می‌شود. حالا، در بخش اول فصل ۲، که پایان این بخش اول است، او پاسخ می‌دهد، من گل سرخ شارون هستم، سوسن دره‌ها

دقیقاً مطمئن نیستیم که این گل دقیقاً کجاست. شارون، البته، دشتی در امتداد ساحل شمال شرقی اسرائیل باستان بود. گل‌های وحشی در آنجا رشد می‌کردند.

و این شاید نوعی نرگس یا یکی از آن دسته گل‌هایی باشد که از پیاز می‌رویند. کلمه رز به معنی چیزی است که پیاز تولید می‌کند یا پیازدار است، نه گل رزی که ما داریم. بنابراین، شاید نوعی نرگس یا یک گل، چیزی شبیه به آن باشد.

او یک سوسن از دره‌ها است. نه آن سوسن دره که در نسخه قدیمی کینگ جیمز آمده، نه مثل گل سفید زنگوله‌ای کوچک ما، بلکه سوسن‌هایی که در دره‌های آنجا، کنار شارون، رشد می‌کنند. او خودش را فقط یک دختر روستایی ساده معرفی می‌کند، اما شارون هیچ‌کدام از این‌ها را ندارد.

همچون سوسن در میان بوته‌های خار، معشوق من، محبوب من، در میان دوشیزگان است. دختر، تو زیباترین هستی. تو مانند تنها سوسن در میان تمام بوته‌های خار دره هستی.

من واقعاً به تو خیلی فکر می‌کنم. او در بیت ۳ پاسخ می‌دهد، همانطور که درخت سیبی در میان درختان جنگل است، محبوب من در میان مردان جوان نیز هست. با لذت فراوان، در سایه‌اش می‌نشینم و میوه‌اش به کامم شیرین است.

او مرا به خانه‌ی ضیافت آورد، پرچم بالای سرم عشق بود، با کشمش از من پذیرایی کرد، با سیب مرا تازه کرد، زیرا من از عشق بیمار هستم. دست چپش زیر سر من بود، دست راستش مرا در آغوش گرفته بود. ای دختران اورشلیم، شما را به غزال‌ها یا آهوه‌های صحرا قسم می‌دهم که عشق را تا خودش نخواهد، بیدار نکنید و برنینگیزید.

این بخش آخر، زن را نشان می‌دهد که دوباره صحبت می‌کند، در حالی که به تعریف‌ها و لذت آشکاری که معشوقش در حضور او می‌برد، پاسخ می‌دهد و از به اشتراک گذاشتن آن لذت می‌برد. حالا، قرار نیست کل کتاب را به این شکل مرور کنیم، اما این به شما ایده‌ای از چگونگی وقوع این تبادل می‌دهد. عاشق به معشوق، دختران اورشلیم، زنانی که آنجا هستند و تماشا می‌کنند، گروه جالبی هستند.

آنها چندین بار ظاهر می‌شوند، و شاید اینجا مناسب باشد که فقط در مورد آنها توضیحی بدهم، زیرا کمی به تفسیر مربوط می‌شود. در اصطلاح عبری، پسر چیزی خواندن لزوماً به معنای نسب فیزیکی از آن شخص نیست، بلکه بیانگر کسی است که شخصیت یا ویژگی‌های شخصی را دارد که با او شناخته می‌شود. پسر پدر برخی از ویژگی‌های پدر را دارد، شاید ظاهر فیزیکی یا نگرش‌ها، ویژگی‌های ذهنی.

مطالب کتاب مقدس در مورد افراد خاصی صحبت می‌کند که فرزندان یا پسران یا دختران پرهیزگاری هستند، یعنی آنها شخصیت پرهیزگاری را نشان می‌دهند. یا مثلاً در مورد عهد جدید که عیسی در مورد افرادی صحبت می‌کند که فرزندان شیطان، پدر شما شیطان هستند. آنها ویژگی‌های شیطانی دارند.

خب، فکر می‌کنم اینجا هم وضعیت مشابهی داریم. دختران اورشلیم زنانی هستند که ویژگی‌های دختران شهری را نشان می‌دهند، کمی پیچیده‌تر، کمی بیشتر درگیر فرهنگ جامعه، جایی که او خود را صرفاً به عنوان دختر یک کشاورز، دختر یک تاکدار، که در مزارع کار می‌کند، معرفی می‌کند. بنابراین، او یک دختر روستایی است.

این دخترهای شهری، خوب، واقعاً بهترین هستند. لباس‌های خیلی بهتری دارند، کلی چیزهای خوب دارند، و اینجا او با آنها مقایسه می‌شود، و معشوقش می‌گوید، تو از همه بهتر هستی، خیلی بهتر از آن دخترها. بنابراین او پاسخ می‌دهد، باشه دخترهای شهری، خیلی عجله نکنید.

بگذارید عشق زمان مناسب خود را طی کند. در این فصل دوم، این نوعی پیش‌بینی چیزی است که قرار بود، کمی بعد انجام دهم، اما از آنجایی که اینجا هستیم، همین الان به آن نگاه خواهیم کرد. چند روز پیش آخرین باری که به این موضوع نگاه می‌کردیم، اشاره کردم که یکی از مشکلات تفسیر آهنگ، واژگان است.

بیش از نیمی از کلمات این آهنگ، کلمات غیرمعمول هستند. فقط حدود ۱۸ بیت از این آهنگ کلمه غیرمعمولی ندارد و در این بیت چهارم، چند نمونه از این نوع کلمات را داریم. خوب، من این را مخصوصاً انتخاب کردم چون این متن اغلب با موسیقی تنظیم می‌شود و صبح‌های یکشنبه با بچه‌ها در مدرسه ابتدایی یا کلیسا خوانده می‌شود.

او مرا به ضیافتخانه آورد، پرچم او بر فراز من عشق بود. مفهوم این جمله این است که عیسی ما را به حضور خود، به اتاق ضیافت آورد، و اکنون ما دریافت کننده عشق عظیم او به خودمان هستیم، همانطور که عهد جدید آن را بیان می‌کند. خوب، همه اینها کاملاً درست است، اما برداشت آن از این متن کمی دشوار است، به چند دلیل.

توجه کنید که ما اینجا در متن هستیم، و اگر سعی کنید متون را در متن خودشان در نظر بگیرید، خیلی منطقی‌تر می‌شود. ما اینجا در متن رابطه‌ی زن جوانی هستیم که از حضور فیزیکی معشوقش لذت می‌برد. لذت فراوان، در سایه‌اش نشستیم، و میوه‌اش به کامم شیرین بود.

بیت ۵، مرا با کشمش تقویت کنید، مرا با سیب تازه کنید، آنقدر عاشقم که بیمارم. در اینجا دو نکته وجود دارد. اول، سیب اغلب در دنیای باستان به عنوان یک داروی تقویت قوای جنسی در نظر گرفته می‌شد.

آنها عشق را برانگیختند. بیت بعدی، خیلی سریع شروع نکن. کشمش.

تعدادی متن در ادبیات، چه در کتاب مقدس و چه در سایر متون باستانی خاور نزدیک، وجود دارد که در آنها کشمش، یا به طور خاص‌تر، کیک‌های کوچکی که با کشمش درست می‌شدند، بخشی از پیشکش‌هایی بودند که به عنوان بخشی از آیین باروری به الهه‌های بت‌پرست تقدیم می‌شدند. بنابراین، کشمش نیز این بار معنایی تحریک جنسی را دارد. حال، آیه ۴ درست در وسط آن بخش کوچک قرار دارد.

این ممکن است به ما نشان دهد که باید کمی در مورد نحوه تفسیر این آیه خاص مراقب باشیم. او مرا به خانه ضیافت آورد. حال اصطلاحی که در آنجا وجود دارد، اصطلاحی است که در هیچ جای دیگر عهد عتیق نیامده است، دقیقاً در اینجا آمده است و به معنای خانه شراب است.

دو ترکیب کلمه کوچک. حالا، خانه شراب چیست؟ خوب، چند احتمال وجود دارد. می‌تواند صرفاً تاکستانی باشد که در آن انگور پرورش داده می‌شود و شراب جمع‌آوری می‌شود.

این یک احتمال است. احتمال دوم این است که می‌تواند جایی باشد که شراب در آن تولید می‌شود، یا جایی که انگورها را پارو می‌کنند و آب آن را جمع‌آوری می‌کنند، و سپس آن را بطری می‌کنند، کنار می‌گذارند، و در نهایت، با تخمیر و رسیدن، به شراب تبدیل می‌شود. شرابخانه آنجا می‌تواند اینجا باشد.

این اتفاق دارد می افتد. گزینه سوم این است که اینجا جایی است که شراب مصرف می شود. در اصطلاح معاصر، میخانه یا میخانه، کلوب.

حالا، هر کدام از اینها در این زمینه منطقی به نظر می رسد. او مرا به خانه ی ضیافت آورد. شاید آنها در مزارع، در تاکستان، پشت تاک ها پنهان شده اند.

، شاید آنها در انباری هستند و آنجا پنهان شده اند. آنها دنبال جایی می گشتند تا عشقشان را ابراز کنند بنابراین شاید پشت مشک های شراب در آن مکان باشند. یا شاید، یا حتی محتمل تر، او مرا به ضیافتخانه آورده است.

او مرا برای نوشیدن یک لیوان شراب به میخانه برد. نه با این قصد که مرا مست کند، بلکه حداقل می خواست کمی گرم شوم. مرا به سالن ضیافت برد.

پرچم او بالای سر من عشق بود، و اینجا است که در برخورد با این آیه خاص با مشکل واقعی مواجه می شویم. حالا، این کمی گیج کننده می شود، بنابراین باید در اینجا به چند یادداشت اشاره کنم. من در حال کار بر روی منتشر شده است InterVarsity تفسیرم از غزل سلیمان در مجموعه عهد عتیق تیندل هستم که توسط

این بخش در فصل ۲، آیه ۴ است. حال، مشکل اینجا دو جنبه دارد. مورد اول اصطلاحی است که در اینجا به عنوان پرچم ترجمه شده است. پرچم او بر فراز من عشق بود.

این کلمه خیلی رایج نیست. ۱۸ بار در عهد عتیق و چندین بار در کتاب اعداد و اینجا در این متن از غزل غزلها آمده است. این کلمه خیلی رایج نیست، و هر جا که در اعداد و بقیه عهد عتیق آمده، به نظر می رسد نوعی نماد یا پرچم است.

این کلمه در زمینه نبرد، جایی که آنها به جنگ می روند، استفاده می شود و پرچم نبرد برای شناسایی این واحد در مقابل آن واحد استفاده می شود. این کلمه در اینجا در این زمینه رایج است. تنها کاربرد آن در غزل غزلها، اسمی مانند اسامی موجود در عهد عتیق است و احتمالاً معنایی مشابه دارد.

ما کاملاً از این مطمئن نیستیم. چیزی که نمادی برای شناسایی فرد باشد. ممکن است اینجا باشد، من پرچم او را به اهتزاز در می آورم.

من سنجاق سینه او را به گردنم انداخته ام. من انگشتر او را به دستم انداخته ام یا هر کاری که شما برای شناسایی خودتان با این شخص انجام می دهید. من پرچم او را به اهتزاز در آورده ام.

خب، این یک احتمال است. مشکل این است که در متن، انجام این کار به این شکل، خیلی منطقی به نظر نمی رسد. فکر می کنم درک بهتر این موضوع این است که به کاربرد احتمالی آن در اینجا نگاه کنیم که ممکن است اسم نباشد و فعل باشد.

تعدادی ارجاع به شکل فعلی وجود دارد، و در هر دو صورت، آنها به یک ایده مرتبط هستند که اگر اسم باشد، پرچمی است که در اهتزاز است. اگر فعل باشد، به معنای نگاه کردن، نگریستن به پرچم، خیره شدن به آن، شناسایی آن و در نتیجه حرکت به سمت آن است. حال، این اصطلاح در اینجا فقط به زبان عبری نیست.

این کلمه در زبان اکدی، گویش باستانی خاور نزدیک، نیز رایج است. در آنجا، همین ریشه‌ی فعلی، نه همیشه، اما گاهی اوقات، به معنای آرزو کردن یا خواستن، با میل و رغبت نگرستن است. حال، اگر این معتبر باشد، و شواهد نسبتاً خوبی برای آن وجود داشته باشد، چیزی که اینجا داریم این نیست که من پرچم او را تکان می‌دهم یا پرچم او را حمل می‌کنم، بلکه او با میل و رغبت به من نگاه می‌کرد، و این در متن بسیار منطقی‌تر است.

او مرا به خانه‌ی شراب آورد. از نگاهش فهمیدم که میلش، یا شاید بهتر بگویم، نیتش عشق بود، یا به طور خاص‌تر، نیتش عشق‌بازی با من بود. حالا، اداره‌ی بانک، خانه‌ی شراب، بین، قصد عشق‌بازی، به سختی چیزی است که شما بخواهید بچه‌ی دبستانی در مدرسه‌ی یکشنبه آواز بخواند، یا احتمالاً صبح یکشنبه در کلیسا آواز بخواند.

ایده اینجا ارتباط بسیار نزدیکی با متن کتاب و متن اصلی این ابیات دارد، و هدف اینجا صرفاً تکمیل چیزی است که در فصل ۵ آمده است، اوه، که دست چپش زیر سر من بود و دست راستش مرا در آغوش گرفته بود. او مضطرب است، او مضطرب است، و بیت ۴ صرفاً گامی دیگر در این جهت است. در ادامه، کمی بیشتر به این ساختار ارجاع متقابل و کیاستیک آهنگ خواهیم پرداخت، اما اجازه دهید فقط با یک مشاهده کوچک دیگر در اینجا بحث را تمام کنم.

در فصل ۸، زن می‌گوید: «اگر تو برای من مانند برادری بودی که از سینه مادرم شیر خورده بود، اگر تو را بیرون می‌دیدم، تو را می‌بوسیدم و هیچ‌کس مرا تحقیر نمی‌کرد. تو را هدایت می‌کردم و به خانه مادرم می‌آوردم، به حجره او که مرا آباستن شد. شراب معطر و آب انارهایم را به تو می‌دادم تا بنوشی، کاش دست «چپش زیر سرم بود و دست راستش مرا در آغوش می‌گرفت»

ای دختران اورشلیم، شما را سوگند می‌دهم که عشق را تا خودش نخواهد، برنینگیزید و بیدار نکنید. بنابراین در پایان کتاب، همان ایده‌ها، همان بن‌مایه‌ها و برخی از همان واژگانی را داریم که در آغاز داشتیم. و اگر با دقت به کتاب نگاه کنید، این را بارها و بارها می‌بینید، نه فقط در بخش‌های بزرگ، بلکه درست تا کلمات خاص، اصطلاحات منفرد با همان ترتیب یا به ترتیب معکوس، به طوری که یک ترتیب ساختاری بسیار واضح در این کتاب وجود دارد.

این اتفاق خود به خود نیفتاده است. این اثر نشانه‌هایی از یک کار بسیار دقیق، ویرایش‌شده و ساختاریافته دارد. بنابراین خود کتاب بیش از آنکه صرفاً مجموعه‌ای بی‌نظم و ترتیب باشد، نشان می‌دهد که مجموعه‌ای یکپارچه و با دقت گردآوری شده است.

حالا، نکته‌ی بعدی که باید بررسی کنیم تا هدف کتاب را بفهمیم این است که شخصیت‌های درگیر چه کسانی هستند؟ و این هم کمی گیج‌کننده می‌شود. می‌توانم صفحه‌ای را که علامت‌گذاری کرده بودم پیدا کنم. تعداد شخصیت‌های کتاب بسته به اینکه با چه کسی صحبت می‌کنید، متفاوت است.

و بخش زیادی از آن به این بستگی دارد که چه کسی و چه اتفاقی اینجا می‌افتد. حالا، یکی از مشکلاتی که هنگام شروع به شناسایی شخصیت‌ها داریم این است که چند واحد یا بخش مختلف در کتاب وجود دارد. و مطلقاً هیچ توافقی در این مورد وجود ندارد. بگذارید فقط یک مثال برایتان بزنم.

نسخه استاندارد اصلاح‌شده، که من از روی آن می‌خوانم، آن را به ۳۶ واحد مختلف در هشت فصل تقسیم می‌کند. این نسخه هیچ گوینده‌ای را شناسایی نمی‌کند. صرفاً فرض می‌کند که می‌توانید بگویید این یک زن است که صحبت می‌کند، این یک مرد است که صحبت می‌کند، یا این یک صحبت گروهی است.

انجیل انگلیسی جدید در مجموع ۳۸ فصل دارد و آنها را به سه گروه عروس، داماد و همراهان مختلف تقسیم می‌کند. نسخه بین‌المللی جدید ۳۲ واحد دارد، عاشق، معشوق و دوستان. انجیل اورشلیم، ترجمه فرانسوی، ۲۶ شخصیت یا بخش دارد.

ولگاته، کتاب مقدس کاتولیک لاتین، ۴۴ بخش دارد. خاخام‌های یهودی آن را ۲۱ بخش می‌دانند. به نظر می‌رسد برایشان مهم نیست چه کسی صحبت می‌کند.

آنها فقط آن را به هر روش قدیمی تقسیم می‌کنند تا به ۲۱ برسند. و برخی دیگر بین ۲۸ تا ۲۹ متغیر هستند. من قبلاً به کالوین سیرفلد، محقق تورنتوی که اوراتوریو را بر اساس غزل سلیمان ساخته است، اشاره کردم.

او آن را به ۶۲ سخنرانی و آهنگ جداگانه تقسیم می‌کند. ظاهراً هیچ‌کس واقعاً نمی‌تواند با او موافق باشد. کم و بیش، احتمال آن حدود ۳۰ ثانیه است، اما نمی‌توانیم کاملاً مطمئن باشیم.

حالا، مشکل چیست؟ زن داستان کاملاً سراسر است و کاملاً واضح است. اینجا فقط یک شخصیت زن اصلی وجود دارد و ما دقیقاً مطمئن نیستیم که او کیست. چند احتمال وجود دارد.

در آیه سیزدهم فصل ۶، کسی یا گروهی از مردم، بدیهی است که این کلمه شبیه جمع به نظر می‌رسد. می‌گوید، برگرد، برگرد، ای شولمی، برگرد، برگرد، تا تو را ببینیم. حال، کمی بعد به این بخش برمی‌گردیم. می‌خواهم برخی از جزئیات آن را در اینجا بررسی کنم.

اما در این مرحله، نکته مهم، شناسایی این خانم جوان به عنوان شولمی یا اگر آن را به عنوان اسم خاص در نظر بگیرید، شولمیت است. احتمالاً، می‌تواند هر دو حالت باشد. حال، شولمی کیست یا چیست یا شولمیت کیست؟ به طور سنتی، در تفاسیر اولیه خاخام‌ها و بیشتر مفسران دیگر، او به عنوان دختری از روستا، شاید از شهر کوچک شونم در جلیل، معرفی می‌شود، اگرچه ارتباط بین شونم و شولم در یک شناسایی بعدی در عهد جدید وجود دارد.

چنین هویتی در دوره عهد عتیق وجود ندارد. اما این احتمال وجود دارد که او همان دختر اهل شونم باشد. این یک احتمال کوچک و جالب را مطرح می‌کند.

در کتاب اول پادشاهان، داستان پادشاه داوود را داریم. کتاب‌های سموئیل بیشتر داستان‌های سلطنت داوود را روایت می‌کنند. اما اینجا در فصل اول کتاب اول پادشاهان، این نظر را می‌گیریم.

داوود پادشاه پیر و سالخورده بود و اگرچه او را با لباس می‌پوشاندند، اما گرم نمی‌شد. بنابراین، خادمش به او گفت: «دختری جوان برای سرورم، پادشاه، بیاورند تا از پادشاه مراقبت کند و او را شیر دهد. بگذار در آغوش تو بخوابد تا سرورم، پادشاه، گرم شود.»

بنابراین، آنها در سراسر سرزمین اسرائیل به دنبال دختری زیبا گشتند و ابیشک شونمی را پیدا کردند و او را نزد پادشاه آوردند. آن دختر بسیار زیبا بود و دایه پادشاه شد و به او خدمت می‌کرد، اما پادشاه او را نمی‌شناخت. ایده اینجا این است که این بانوی جوان، ابیشک شونمی، ممکن است همان زن داستان سلیمان باشد.

در داستان کتاب پادشاهان، یکی از برادران سلیمان می‌خواست ابیشک را به همسری خود درآورد و او فوراً خود را از پادشاهی اخراج کرد زیرا سعی داشت جایگاه پادشاه را که سلیمان بود، تصاحب کند. اگر این آهنگ درباره سلیمان است، پس شاید شونمی همان ابیشک باشد. این کمی بحث را داغ می‌کند، زیرا همانطور که

لحظه‌ای پیش گفتم، شولام و شونم، هیچ گونه ارتباط و پیوندی در عهد عتیق بین این دو نام وجود ندارد، اما شاید نوعی پیوند وجود داشته باشد.

در هر صورت، این خانم جوان یک دختر روستایی است که در اینجا در موقعیتی قرار دارد که باید انتخاب کند. حال، دومین و دشوارترین شناسایی در اینجا این است که چند مرد در این داستان دخیل هستند و اساساً به دو گزینه خلاصه می‌شود. یکی اینکه این داستان مربوط به یک زن شونمی، ابیشگ یا دختر دیگری از شونم است که به حرمسرای شاه سلیمان آورده می‌شود.

او در حال حاضر ۷۰۰ زن و ۳۰۰ صیغه دارد، اما یکی دیگر می‌خواهد، بنابراین می‌خواهد این خانم جوان را به خانه‌اش بیاورد. متأسفانه برای شاه سلیمان، او در شونم دوست پسری دارد، یک پسر روستایی، یک چوپان، و او عاشق آن دوست پسر است. او نمی‌خواهد وارد حرمسرا شود، و اگر قرار باشد او را به حرمسرا ببرند، برخلاف میلش خواهد بود.

او معشوق خودش، دوست پسر خودش را می‌خواهد. بنابراین تنشی بین پادشاه که او را می‌خواهد و او دوست پسرش، و دوست پسرش که او را می‌خواهد، ایجاد می‌شود و نوعی کشمکش در جریان است متأسفانه، وقتی صحبت از این می‌شود که آیا دوست پسر بوده یا سلیمان نبی، مفسران نمی‌توانند به توافق برسند.

بعضی‌ها خیلی واضح می‌گویند که این سلیمان است. بعضی‌ها می‌گویند، اوه نه، خیلی واضح، آن شخص دیگر است. و صرفاً بر اساس متن، تصمیم‌گیری غیرممکن است.

مطمئناً، به نظر می‌رسد که ردی از دختران اورشلیم و تمام چیزهایی که آنها به آنها اعتقاد دارند، وجود دارد. بنابراین، اگر این یک سکانس دو نفره باشد، ما با مشکل بزرگی در تفسیر و تلاش برای اختصاص دادن سخنرانی‌ها و مرتب کردن چیزهای دیگر مواجه خواهیم شد. البته گزینه دیگر این است که اگر صرفاً یک زن و یک مرد، معشوق او، وجود داشته باشند.

این به دلیل پیوستگی داستان، بسیار منطقی‌تر به نظر می‌رسد و از مشکل تلاش برای شناسایی اینکه چه کسی، به چه کسی و تحت چه شرایطی چه گفته است، جلوگیری می‌کند. حال، چند گروه دیگر از افراد نیز در اینجا دخیل هستند. ما قبلاً در مورد دختران اورشلیم صحبت کرده‌ایم.

آنها چندین بار در متن آمده‌اند. ما قبلاً در آیه ۶ از فصل اول به این واقعیت اشاره کرده‌ایم که برادران این خانم جوان، او را مجبور کردند که به مزرعه برود و در حالی که از تاکستان‌ها مراقبت می‌کند، آفتاب سوخته شود. و همچنین در انتهای کتاب، فصل ۸، آیه ۸ به بعد، اشاره دیگری، اشاره‌ای غیرمستقیم، به برادرانی داریم که هویتشان مشخص نشده اما صحبت می‌کنند.

این نظر وجود دارد، ما یک خواهر کوچک داریم، او سینه ندارد و هنوز بالغ نشده است. در روزی که از خواهرمان صحبت می‌شود، برای او چه باید بکنیم؟ کسی قرار است دنبالش باشد. چگونه از او محافظت کنیم؟ خب، ما برادران و خواهران را داریم، دختران اورشلیم را داریم.

و سپس، اگر متن وسط را درست بخوانیم، مهمانان جشن عروسی را داریم. آنها را وقتی چند دقیقه دیگر به فصل ۷ و جشن عروسی نگاه می‌کنیم، خواهیم دید. در اینجا موارد متعددی وجود دارد که این افراد مدام تکرار می‌شوند، اما ما در یک یا دو لحظه زمانی را اختصاص می‌دهیم و پس از بررسی هدف کتاب، به صورت جداگانه به آنها نگاه خواهیم کرد.

این سومین سخنرانی از چهار سخنرانی دکتر لوید کار در مورد غزل غزلها بود.